



جنگ خلیج فارس:
افسانه‌ها و واقعیت‌ها

افسانه جنگ به خاطر کویت

● بخش دوم

● نوشته: اریک دیویس از دانشگاه «راتگرز»

○ ترجمه: مهرداد ایرانی طلب

محتمل می‌نماید که اشرافیت کویتی زیر بار آن دگرگونی فرهنگی گسترده‌ای که برای پر کردن جای خالی نیروی کار خارجی ضروری است، برود. با توجه به رفتار کارگران غیر کویتی در مدت اشغال از سوی عراق، بسیار محتمل است که این افراد از این پس زیر مراقبت‌های شدیدتری قرار گیرند. رهبران کویت اعلام کرده‌اند که نیروی کار مصری را بر دیگران ترجیح می‌دهند زیرا مصریان «سربه‌راه»‌اند و آرزویشان این است که پس از فراهم آوردن پس‌اندازی به کشور خود بازگردند. رفتار خشن نیروهای نظامی و امنیتی کویت با بسیاری از کارگران غیر کویتی، پس از جنگ، تنها برای عبرت دادن به این کارگران نیست، بلکه نشانه‌ای است از ماهیت رژیم سیاسی که این کارگران در آینده با آن سروکار خواهند داشت.

افسانه کوشش‌های دیپلماتیک برای پایان دادن به بحران

در میان افسانه‌هایی که از سوی ایالات متحده و هم‌پیمانان آن تبلیغ می‌شد، هیچ‌یک به اندازه این افسانه که چون عراق از توجه به همه راه‌حل‌های دیپلماتیک خودداری کرده، ایالات متحده ناچار از توسل به جنگ با آن شده، کورکورانه از سوی رسانه‌های همگانی و مردم غرب پذیرفته نشده است. حقیقت این است که عراق خود پیشنهاد عقب‌نشینی نیروهایش را به شرط آنکه مسائلی که خاورمیانه با آن‌ها دست به‌گریبان است به طور جامع مورد بحث قرار گیرد، از جمله مسأله فلسطین و تکثیر سلاح‌ها در منطقه، عنوان کرد. صدام در مواردی کوشید باب گفتگو با دولت‌های ایالات متحده و بریتانیا را بگشاید.^۴

به احتمال زیاد، هیچ‌یک از این پیشنهادها جدی نبوده است. با این همه ایالات متحده می‌بایست پیشنهاد عراق را با ویرانی و رنج انسانی دهشتناکی که جنگ و نتایج آن به همراه داشت، برابر می‌نهاد. نه تنها ایالات متحده کوشش چندانی برای مذاکره با عراق نکرد، بلکه از کوشش دولت‌های عربی، اتحاد شوروی و فرانسه به منظور یافتن راه‌حلی صلح‌آمیز برای این بحران پشتیبانی به عمل نیاورد. هم جورج بوش و هم صدام حسین، سرانجام با سیل ناسزاهایی که نثار یکدیگر می‌کردند، این بحران را به بحران شخصی خود بدل ساختند. آن دسته از کوشش‌های دیپلماتیک ایالات متحده که برای وادار کردن نیروهای عراقی به عقب‌نشینی از کویت صورت می‌گرفت و به آگاهی همگان می‌رسید، در واقع چیزی نبود جز

●● متمم افسانه قدرت نظامی عراق و شباهت صدام حسین به هیتلر این فکر است که جنگ خلیج فارس به خاطر آزادی کویت رخ داده است. ایالات متحده در طول بحران به گونه‌ای مداوم بر اصطلاحاتی چون «حکومت مشروع»، «دموکراسی» و «حق تعیین سرنوشت» تأکید ورزید. اما حکومت خاندان الصباح هرگز با انتخابات دموکراتیک همراه نبوده است. حکومت این خاندان بر کشور فعلی کویت، بیشتر نتیجه اعمال بریتانیاست نه اراده مردم بومی کویت. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، امیر کویت نه از قانون اساسی مصوب ۱۹۶۲ و نه از اراده پارلمان منتخب (و اکنون منحل شده) کویت متابعت می‌کند.

رژیم کویت تا پیش از حمله عراق توانسته بود یک حکومت مبتنی بر رفاه همگانی فراگیر برقرار کند که آموزش و بهداشت رایگان را برای اکثریت ساکنین کشور، صرف نظر از تابعیت آنان، تأمین می‌کرد. اما، این واقعیت که غیر کویتی‌ها، به ویژه ۴۰۰/۰۰۰ فلسطینی ساکن کویت که سهم بزرگی در پیشرفت کشور داشته‌اند، و بعضی از آنان بیش از چهل سال در کویت به سر برده‌اند، از حق تابعیت برخوردار نشده‌اند، خود سرچشمه نارضایتی ژرفی برای آنان به شمار می‌رود و شاید همین امر همکاری پاره‌ای از آنان را با نیروهای اشغالگر عراقی توضیح دهد.

در کویت، همه کارهای هست، در حقیقت به دست غیر کویتی‌ها مانند فلسطینی‌ها، مصری‌ها، الجزایری‌ها، پاکستانی‌ها، هندی‌ها، و اخیراً، اهالی آسیای شرقی انجام می‌گیرد. بخش عمده این نیروی کار از مزدبگیران بی‌حقوقی تشکیل می‌شود که هنگام ورود به کشور گذرنامه‌های خود را تسلیم می‌کنند و عملاً به برده کارفرمای کویتی بدل می‌شوند. درباره کشوری که تحت حکومت پادشاهی خودکامه‌ای به سر می‌برد که زنان را از هرگونه مشارکت در زندگی سیاسی محروم کرده و حق تابعیت را به شدت محدود ساخته و حق رأی در آن امتیاز ویژه‌ای برای قشری کوچک از جامعه است، به سختی می‌توان از مفاهیمی چون مشروعیت و دموکراسی سخن گفت.

از آنجا که کویت برای پیشرفت به نیروی کار خارجی وابسته است، یکی از دشواری‌هایی که آن کشور را پس از جنگ گرفتار خواهد ساخت، نبود نیروی کار مناسب خواهد بود. این حکم، به ویژه با توجه به این امر که بیشتر نیروی کار خارجی کشور را ترک کرده و بیشتر فلسطینی‌های ساکن کویت دیر یا زود مجبور به ترک آن سرزمین خواهند شد، صادق است. بسیار غیر

تأثیر داشت اوضاع وخیم اقتصادی آن کشور پس از برقراری آتش بس با ایران در سال ۱۹۸۸ بود. مردم عراق در جریان جنگ متحمل محرومیت های شدید مادی و یکصد هزار کشته شدند. حکومت بعث وعده می داد که با پایان جنگ شرایط زیستی بهتر خواهد شد. اما پس از پایان جنگ که عراق و ایران صدور نفت را از سر گرفتند، بهای نفت در بازارهای جهانی کاهش یافت. از آنجا که عراق ۹۵ درصد ارز خارجی خود را از فروش نفت تأمین می کند، از پرداخت بدهی های خود و بهسازی شرایط زندگی اتباع خود عاجز ماند. تصمیم صدام حسین مبنی بر آغاز چند طرح پر هزینه عمرانی، اوضاع اقتصادی پس از جنگ را بدتر کرد.

سیاست عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی و سایر دولت های عرب خلیج فارس نسبت به عراق پس از آتش بس با ایران با توجه به این مقدمات مشخص می گردد. این دولت ها در طول جنگ ایران و عراق پیوسته از پیروزی ایران هراسان بودند، اما پس از آتش بس، بیم دولت های نفتی عرب از ایران، جای خود را به هراس از عراق داد. دو دولت کویت و امارات متحده عربی که می دانستند اگر عراق از جهت اقتصادی ورشکسته باشد قادر به عرض اندام نخواهد بود به تولید نفت بیش از سهمیه های تعیین شده از سوی اوپک دست زدند. در نتیجه بهای جهانی نفت باز هم کاهش یافت و در ژوئن ۱۹۹۰ به پایین ترین میزان خود ظرف یک دهه رسید. در اینجا بود که عراق کویت و سایر دولت های نفتی خلیج فارس را به دست زدن به جنگ اقتصادی برضد خود متهم کرد.^۷

با این همه، حمله عراق به کویت نتیجه رنجش اخلاقی آن کشور نسبت به اعمال دولت های نفتی خلیج فارس نبود. خودداری کویت از بخشیدن بخشی یا تمام بدهی جنگی عراق و کاهش میزان تولید نفت خود بهانه ای به دست رژیم صدام داد، تا خاک همسایه ثروتمند خود را اشغال کند و از این راه اقتصاد عراق را تقویت نماید. از آنجا که ایالات متحده، پیش از حمله عراق نشانه های صریحی در مورد اینکه با عملیات عراق در مرز کویت مقابله خواهد کرد، برای عراق نفرتستاد (شاید، ایالات متحده فکر می کرد که عراق در نهایت، میدان نفتی رمیله را که از قبل مورد مناقشه دو دولت بود اشغال خواهد کرد و اندکی از مرز دورتر خواهد رفت)، صدام حسین احتمالاً تصور کرد با مخالفتی روبه رو نخواهد شد.

دلیل دیگری که عراق برای عمل خود می تراشید، کمک به مردم فلسطین بود. بر مبنای این منطق، حمله به کویت، در روند اتحاد و در نتیجه، توان بخشیدن به ملت عرب، پیشرفتی شمرده می شد و ایجاد یک ملت قدرتمند عرب گامی اساسی در پس گرفتن فلسطین برای فلسطینیان می بود. صدام حسین و حزب بعث، با بهره برداری از مسأله فلسطین، از حمایت شایان توجهی در میان فلسطینیان به ویژه فلسطینیان فقیرتر ساحل غربی، غزه و اردن برخوردار شدند. با این وجود، عراق برای یاری به فلسطینیان به کویت حمله نکرد. دلیل واقعی تأکید صدام بر مسأله فلسطین به دست آوردن حمایت بیشتری در جهان عرب و فراهم کردن ابزاری برای چانه زنی با غرب بود: اگر غرب با استفاده از قطعنامه های سازمان ملل به عراق فشار می آورد که از کویت عقب نشینی کند، عراق هم می توانست به نوبه خود خواهان اجرای قطعنامه های پیشین سازمان ملل در مورد عقب نشینی اسرائیل از زمین های اشغالی شود.

آخرین و شاید قانع کننده ترین دلیلی که عراق برای توجیه حمله خود به کویت عنوان می کرد این بود که عراق کاری نمی کند جز الحاق قسمتی از خاک خود که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، در پایان نخستین جنگ جهانی، به صورتی غیر عادلانه از آن جدا شده است. کویت در زمان سلطه عثمانی ها بخشی از ایالت بصره بود.

بریتانیایی ها که در ۱۸۹۹ هیمانی با خاندان الصبّاح امضا کرده بودند، می کوشیدند از پیوندهای نزدیک خود با این خاندان برای افزایش نفوذشان در منطقه استفاده کنند. این تمایل به ویژه پس از کشف نفت جدی تر شد. بنابراین بریتانیایی ها کویت را از عراق که در ۱۹۲۱ به صورت کشوری

فرمان هایی خشک که هدف واقعی آن ها تحقیر صدام حسین بود نه کشاندن او به مذاکره و دادن این فرصت به او که هم از کویت عقب نشینی کند و هم ظاهر آبرومندی برای خود حفظ نماید. شاید بهترین نمونه رویکرد ایالات متحده نسبت به انجام مذاکره را بتوان در دیدار ۹ ژانویه بیکر، وزیر خارجه ایالات متحده و طارق عزیز، وزیر خارجه عراق جستجو کرد. بیکر از اغتنام فرصت و انجام مذاکره ای واقعی طفره رفت. در عوض، تنها کاری که کرد این بود که يك اتمام حجت دیگر بکند.^۵

چنین می نماید که جورج بوش در همان آغاز بحران تصمیم گرفته باشد با عراق وارد جنگ شود. از این جهت، هدف همه کوشش های ظاهراً دیپلماتیک ایالات متحده منزوی ساختن صدام و رژیم او بود. اینکه چرا ایالات متحده چنین موضع سختی در برابر اشغال کویت از سوی عراق اتخاذ کرد، هنوز روشن نیست. شاید بتوان چنین پاسخ داد که حمله عراق به کویت فرصت بی نظیری در اختیار ایالات متحده قرار داد که غول تازه ای در هیأت يك کشور جهان سومی خشن و نابرخد پتراشد و آن را جایگزین «توطئه بین المللی کمونیستی» کند که زمانی دراز فکر و ذکر سیاستگران و مردم آمریکا را به خود مشغول داشته بود.

با شناخت ماهیت افسانه هایی که برگرد بحران خلیج فارس بافته شده، کدام رویکرد واقعگرایانه تر را می توان برای فهم سیاست خارجی ایالات متحده در خلیج فارس پیشنهاد کرد؟ پاره ای پیامدهای محتمل این سیاست به ویژه با توجه به استفاده از نیروی نظامی علیه عراق، در درازمدت چیست؟ چگونه می توانیم ریشه های بحران خلیج فارس را درک کنیم؟ با عراق آغاز کنیم.

توضیح دگرگونه بحران: انگیزه های عراق

غیر از مشاوران معدود و نزدیک صدام، هیچ کس نمی تواند با اطمینان بگوید دلیل حمله به کویت دقیقاً چه بوده است. اما، پاره ای عوامل مؤثر در این حمله آشکار است. عراق جنگ هشت ساله خود را با ایران در شرایطی آغاز کرد که ۳۵ میلیارد دلار پول اضافی داشت. ایرانی ها با نابود کردن بیشتر اسکله های بارگیری نفت عراق در همان اوایل جنگ، توان صدور نفت آن را تقریباً از میان بردند و میزان فروش نفت خام عراق به حد چشمگیری پایین آمد، به گونه ای که در پایان جنگ، عراق یک بدهی ۶۵ میلیارد دلاری بالا آورده بود. با اینکه بخشی از این بدهی، طلب کشورها و بانک های غربی است، اما بخش عمده آن را عربستان سعودی، کویت و دیگر دولت های ثروتمند تولید کننده نفت در خلیج فارس از عراق طلب دارند. همچنین در جریان جنگ ایران و عراق، نارضایی شایان توجهی در میان نظامیان عراقی گسترش یافت، زیرا صدام که هیچ گونه آموزش نظامی ندیده است، می کوشید بر کار برنامه ریزی نظامی استیلا یابد. نتیجه مصیبت بار بود و در سال ۱۹۸۶، عراق در لبه پرتگاه شکست از ایران قرار گرفت. به همین دلیل، صدام سرانجام عملیات نظامی را به افسران خود وا گذاشت و ارتش عراق تمامی توان خود را به کار بست. با این همه، هرگاه صدام از محبوبیت هر يك از امیران ارتش خود به وحشت می افتاد، او را به زندان می انداخت یا حتی اعدام می کرد. صدام، وزیر دفاع عراق عدنان خیرالله را که هم پسر دانی و هم برادر زنش بود با گذاردن بمب در هلی کوپترش کشت و مرگ او را امری اتفاقی جلوه داد. چنین کردارهایی سبب چند کودتای نافرجام نظامی در اواخر جنگ و پس از آن شد. پس، از نظر صدام و حزب بعث، یکی از هدف های حمله به کویت مشغول داشتن ارتش و دور نگه داشتن آن از سیاست داخلی کشور بوده است. با توجه به پیشینه دخالت ارتش عراق در سیاست که به سال ۱۹۳۶ و سرنگونی نخستین حکومت بعثی به دست نظامیان در ۱۹۶۳ باز می گردد، یکی از نگرانی های دایمی رژیم فعلی جلوگیری از کودتای نظامی است. مسأله دیگری که به همین اندازه در تصمیم عراق به حمله به کویت

کرد. از این جهت، استدلال پاره‌ای مفسران عرب که می‌گویند ایالات متحده نمی‌خواهد شاهد با گرفتن دولت‌ها یا اتحادیه‌های قدرتمند در خاورمیانه باشد، درست است. بدین ترتیب، هدف این جنگ در واقع به ساختار قدرت در جهان عرب و خاورمیانه مربوط می‌گردد. عراقی که می‌توانست به قدرتی مسلط در دنیای عرب تبدیل شود، به صورت مظهر در افتادن با برتری ایالات متحده در منطقه درآمد بود.

نتایج محتمل جنگ چه خواهد بود؟

آنچه در مورد بحران خلیج فارس، نگران کننده می‌نماید، عدم توجه به دوره پس از جنگ است. آیا حکومت ایالات متحده، به راستی می‌پنداشت که خواهد توانست حکومت کویت را به قدرت بازگرداند و سپس همه سربازان خود را به وطن فراخواند؟ طرح این پرسش به معنای این فرض است که ایالات متحده در واقع می‌خواسته پس از پایان درگیری‌های مسلحانه، تمامی نیروهای خود را از منطقه بیرون ببرد. بسیاری از مفسران بر این باورند که ایالات متحده کوشیده است حضور نظامی خود را برای سال‌های سال در خلیج فارس تأمین کند. اما، عربستان سعودی، کویت و سایر دولت‌های عرب خلیج فارس با استقرار بخش بزرگی از ناوگان یا نیروهای آمریکایی در منطقه مخالفت کرده‌اند. پیش از بحران، ایالات متحده، تنها یک پایگاه دریایی کوچک در بحرین در نزدیکی سواحل عربستان سعودی در اختیار داشت.

به چه دلیل ممکن است ایالات متحده خواهان حضور نظامی خود در خلیج فارس باشد؟ دلیل عمده، این واقعیت است که شبه جزیره عربستان و خلیج فارس بیش از ۶۰ درصد ذخایر شناخته شده نفت جهان را در خود نهفته دارد. دلیل دوم این است که حضور نظامی ایالات متحده هرگونه کوششی را از سوی ایران یا عراق برای اعمال نظارت بر این منابع عظیم خواهد گذارد. افزون بر این، پاره‌ای تحلیل‌گران می‌گویند که با تبدیل شدن بازار مشترک اروپا به یک منطقه پولی واحد در ۱۹۹۲، موضع رقابتی ایالات متحده در اقتصاد جهانی - موضعی که در ارتباط با آلمان و ژاپن تضعیف گردیده - از این هم ضعیف‌تر خواهد شد. ایالات متحده با حضور نظامی خود در خلیج فارس، به احتمال زیاد پیوندهای اقتصادی نزدیکتری با دولت‌های ثروتمند تولیدکننده نفت در منطقه برقرار و از این راه موضع رقابتی خود را با اروپا تقویت خواهد کرد.^۸ بر همین اساس، پاره‌ای از تحلیل‌گران گفته‌اند که ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، می‌کوشیده چیزی را از طریق نظامی به دست آورد که از راه اقتصادی نمی‌توانسته کسب کند.

شکست‌انگیز نیست که یکی از نخستین اقدام‌های امیر کویت پس از حمله عراق طرح این پیشنهاد بود که ایالات متحده پس از آزادسازی کویت، بتواند به امکانات نظامی در کشور او دسترسی داشته باشد. بی‌شک، یکی از نتایج جنگ، حضور نظامی بیشتر ایالات متحده در خلیج فارس خواهد بود. حتی در صورتی که ایالات متحده علاقه‌ای به گسترش حضور نظامی خود در خلیج فارس نمی‌داشت، جنگ با عراق این امر را ضروری می‌ساخت. با توجه به ویرانی زیربنای اقتصادی عراق، مانند جاده‌ها، پل‌ها، شبکه‌های ارتباطی و صنایع، این موضوع که دولت عراق چگونه کشور را بازسازی و شکم مردم را سیر خواهد کرد، به مسأله‌ای جدی تبدیل خواهد شد. احتمال بی‌ثباتی داخلی عراق در نتیجه شکست آن، از سوی بسیاری از ناظرانی که با ماهیت سرکوبگر رژیم بعث آشنایی داشتند، پیش‌بینی شده بود. این احتمال در بالاترین درجه تحقق یافت. کردهای شمال عراق که همواره قول خودمختاری سیاسی و فرهنگی بیشتری از سوی رژیم‌های گوناگون عراق به آنان داده شده، مورد ستم بیشتری قرار گرفته‌اند. شیعیان جنوب عراق، به رغم سرمایه‌گذاری‌های کلان رژیم بعثی در طرح‌های عمرانی جنوب، از میراث فرهنگی خود محروم گردیده‌اند.^۹ در دیداری که از این مناطق داشتم، شدت این سرکوب به خوبی آشکار بود.^{۱۰} با این که ایالات متحده می‌گوید پشتیبانی از کردها، شیعیان و سایر

مستقل درآمد، جدا کردند. یکی از هدف‌های بریتانیایی‌ها از ایجاد کویت به عنوان دولتی مجزا، این بود که خط ساحلی عراق را که امروز فقط پنجاه و پنج کیلومتر است و با دو جزیره مسدود شده و این دو جزیره هم به کویت واگذار گردیده، کوتاه‌تر کند.

در سال ۱۹۶۲، عراق قوای نظامی قابل ملاحظه‌ای در طول مرز کویت مستقر کرد و خواهان بازگشت کویت به عراق شد. بریتانیایی‌ها به کویت نیرو فرستادند و حمله‌ای صورت نگرفت. در سال ۱۹۶۳، حکومت تازه عراق ادعاهای خود را نسبت به عراق پس گرفت. بنابراین، می‌توان چنین استدلال کرد که عراق دیگر نمی‌تواند مدعی خاک کویت شود. من در طول پژوهش‌هایم در عراق هرگز به یک عراقی برخورددم که خواهان الحاق کویت به عراق باشد. هرچند بسیاری از عراقی‌ها احتمالاً از حکومت کویت به خاطر کوشش آن در راه تضعیف اقتصاد عراق پس از جنگ ایران و عراق ناراضی بودند، اما تنها معدودی از آنان از فکر الحاق کویت با توسل به زور پشتیبانی می‌کردند.

توضیح دگرگونه بحران:

انگیزه‌های ایالات متحده

ملاحظات چند، انگیزه سیاست ایالات متحده بوده است. نخست اینکه صدام و حزب بعث با اشغال کویت تعادل قدرت را در منطقه بر هم زدند. به زبان دیگر، عراق قدرتی بیش از آنچه برای یک قدرت منطقه‌ای مجاز است، به دست آورده بود. برای درک همه‌جانبه این نکته باید به اتحادیه‌های گوناگونی که ایالات متحده با دولت‌های خاورمیانه دارد، توجه کرد. هیچ‌یک از این اتحادیه‌ها به اندازه اتحاد ایالات متحده با اسرائیل برای ایالات متحده اهمیت ندارد. اتحاد با دولت‌های عربی چون مصر و عربستان سعودی و دولت‌های غیر عربی مانند ترکیه هم دارای اهمیت است، اما نه به اندازه هم‌پیمانی با اسرائیل که در رأس ساختار اتحادیه‌های ایالات متحده در خاورمیانه جای دارد. هدف اصلی این ساختار، تا همین اواخر، جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در خاورمیانه و تأمین دسترسی ایالات متحده به منابع نفت منطقه بود.

تا سال ۱۹۸۲، عراق بیرون از این ساختار و بعنوان دشمنی که از تروریسم بین‌المللی حمایت می‌کند، شناخته می‌شد. در فاصله سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۰، عراق در حال دگرگون کردن موضع خود و تلاش برای عضویت در ساختار اتحادیه ایالات متحده در خاورمیانه بود. اما، عراق به ایفای نقشی مثل نقش مصر یا عربستان سعودی قانع نبود. این دو کشور، بدون اعتراض، نقشی درجه دوم را در قیاس با اسرائیل پذیرفته‌اند و در برابر ایفای این نقش، مصر به دریافت کمک‌های اقتصادی و عربستان سعودی به دریافت تکنولوژی و پشتیبانی نظامی ایالات متحده (که بهره‌های ضروری این حساب را طی عملیات سپهر صحرا پرداخته) راضی هستند.

صدام و حزب بعث درصدد بودند عراق را به نیرومندترین دولت منطقه بدل کنند و بدین ترتیب با برتری نظامی اسرائیل درافتند. عراق برای رسیدن به این هدف، ارتش خود را به یکی از قدرتمندترین ارتش‌های جهان تبدیل و به تانک و توپ و هواپیماهای پیشرفته مجهز کرد. رژیم بعثی، همچنین کوشید با کمک دولت‌های دیگر سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای تولید کند. با آغاز زمزمه تهدید آشکار اسرائیل با سلاح‌های شیمیایی در سال ۱۹۹۰، به گونه‌ای که احتمال تکرار حمله ۱۹۸۱ اسرائیل به راکتور هسته‌ای عراق افزایش می‌یافت، ایالات متحده رفته رفته روش خود نسبت به عراق را دگرگون ساخت. روابطی که به ویژه پس از آتش بس ۱۹۸۸ عراق با ایران هر روز گرم‌تر شده بود، رو به سردی نهاد. مسئله، مسئله انتخاب میان اسرائیل و عراق بود و مسلم است که حکومت ایالات متحده اسرائیل را انتخاب کرد.

این گفته جورج بوش را که نباید به عراق اجازه داد بیست درصد از منابع نفت جهان را در اختیار بگیرد، صرفاً نمی‌توان در رابطه با نفت تعبیر



عراق، بلکه تمامی مردم جهان سوم. این مردم اصولاً توسط ایالات متحده نادیده گرفته می‌شوند مگر اینکه منافع ایالات متحده را در گوشه‌ای از جهان تهدید کنند. پس از جنگ، جلوگیری از تجزیه عراق خیلی بیشتر از رنج‌های آدمیان یا یاری دادن به کسانی که در برابر رژیم به پا خاسته بودند و می‌خواستند اندکی در زندگی سیاسی مشارکت کنند و ذره‌ای دموکراسی در کشور خود برقرار سازند، اهمیت یافته است. حکومت بوش با خودداری از برقراری تماس با رهبران اپوزیسیون دموکراتیک عراق تا آوریل ۱۹۹۱، پیامی نمادین را، نه تنها به گوش عراقی‌ها، بلکه به گوش همه‌ی ملت‌های خاورمیانه رساند که، آمریکا، به رغم لفاظی‌ها و سخن‌پراکنی‌های گسترده خود، هیچ علاقه‌ای به برقراری دموکراسی در این منطقه ندارد.

بروزیک جنگ داخلی گسترده در عراق، احتمال مداخله همسایگان آن، ایران، ترکیه، سوریه و عربستان سعودی را در امور داخلی آن تقویت می‌کند.^{۱۲} ناتوان شدن نیروهای مسلح عراق در نتیجه جنگ، ناآرامی داخلی، و ترک خدمت نظامیان در مقیاس‌های گسترده ممکن است برخی از همسایگان عراق را بر آن دارد که به بهانه حفظ نظم در منطقه بخش‌هایی از خاک عراق را به سرزمین خود ملحق کنند. ترکیه هنوز مدعی مناطق نفت‌خیز اطراف شهر موصل در شمال عراق است. در جریان جنگ داخلی که به دنبال اخراج عراق از کویت در گرفت، ترکیه به فرستادن سلاح برای پیشمرگان شورشی کرد که با رژیم بعثی می‌جنگیدند، اعتراض کرد. ترکیه، بدین ترتیب نگرانی‌های خود را نسبت به کسب خودمختاری بیشتر توسط شورشیان کرد عراقی آشکار کرد، زیرا کردستان خودمختار یا نیمه خودمختار عراق ممکن است گردان ترکیه را هم به آزادی طلبی بیشتر

گروه‌هایی که با صدام حسین و حزب بعث مخالفند، وظیفه آن کشور نیست، ظاهراً در زمانی که زیربنای کشور عراق را با بیش از ۲۰۰۰۰۰ پرواز در هم می‌کوبید، چنین ملاحظاتی را از خاطر برده بود. برپایه تخمین، شاید تنها ۷ درصد از بمب‌هایی که بر عراق فرو ریخته شده به هدف‌های خود اصابت کرده باشد، یعنی میزان واقعی تلفات جانی و مالی غیر نظامیان عراقی خیلی بیشتر از آن است که رسانه‌های همگانی غرب گزارش داده‌اند.^{۱۱}

اکنون، گردان، شیعیان و سایر نیروهای مخالف حکومت عراق نه تنها با واحدهای تانک و توپخانه سنگین ارتش عراق که هنوز به صدام و حزب بعث وفادارند-به ویژه واحدهای گارد ریاست جمهوری-روبرو هستند، بلکه از بی‌غذایی و بی‌دوایی در عذابند. در جریان بحران پناهندگان عراقی در مارس ۱۹۹۱، کاخ سفید و وزارت خارجه ایالات متحده بیانیه‌های فریبکارانه‌ای منتشر کردند و در آن خشونت نسبت به کردها را مورد نکوهش قرار دادند، اما تأکید کردند که «ناآرامی‌های فعلی» مسأله‌ای داخلی است و «مردم عراق، خود باید رهبری آینده‌شان را انتخاب کنند.»

هلی‌کوپترهای توپدار ارتش عراق بمب‌های فسفری، اسید سولفوریک و ناهالم بر سر غیر نظامیان عراقی فرو باریدند و در همان حال نیروهای آمریکایی از هرگونه دخالتی بازداشته شدند. این واقعیت که استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه مردم غیر نظامی عراق سبب بروز هیچ‌گونه نگرانی نشد، عدم صداقت سیاست ایالات متحده را به توده‌های مردم خاورمیانه ثابت می‌کند.

کردارهای ایالات متحده، چه در طول جنگ با عراق، چه پس از آن نشانه آشکاری است از رویکرد بنیادی ایالات متحده نسبت به، نه تنها مردم

مخالفت کرد. این مخالفت تا اندازه زیادی پاسخی بود به انبوه فلسطینی‌های ساکن اردن که ۶۰ درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، و نشانه‌ای از این که این بحران تا چه حد برخی از اعراب را به تندروی گرایش داده است. حتی در عربستان سعودی، یعنی مصمم‌ترین دولت عرب ضد عراق، شخصیت‌های محافظه‌کار مذهبی از حضور نیروهای ایالات متحده در کشور خود به شدت انتقاد کردند. حمله‌هایی که به افراد آمریکایی صورت گرفت، هرچند بسیار نادر بود، اما مخالفت پنهان با سیاست‌های خاندان سلطنتی را در جریان بحران آشکار می‌ساخت.

هنوز برای پیش‌بینی آثار احتمالی و درازمدت این بحران بر سیاست جهان عرب خیلی زود است. اما شایان توجه است که در گذشته بحران‌هایی که در جهان عرب همچون تحقیرهایی بزرگ تلقی شده - مانند پیمان ۱۹۳۶ مصر و انگلیس، شکست کودتای ۱۹۴۱ رشیدعالی در عراق، جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و حمله ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان - همگی بی‌آمدهای پر اهمیت داشته است. این رویدادها نقش عمده‌ای در گسترش ملت‌گرایی عربی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، به قدرت رسیدن رهبرانی چون جمال عبدالناصر و صدام حسین، و اکنون گسترش تندروی اسلامی داشته است.

به این ترتیب، آثار واقعی بحران خلیج فارس، احتمالاً تا چند سال دیگر رخ نخواهد نمود.

● نتیجه

از دید ایالات متحده، بدترین صورت ممکن این است که جنگ خلیج فارس، مانند بسیاری از جنگ‌های دیگر، نفس هدف‌های خود را بی‌اعتبار سازد. عراق از نظر نظامی شکست خورده، اما دورنمای ناخوش‌آیندتر برای ایالات متحده سرنگونی رژیم‌های هوادار آمریکا در خاورمیانه است. این امر به ویژه در مورد اردن صادق است. قطع کمک‌های نظامی ایالات متحده به اردن از مارس ۱۹۹۱ نشان داد که امان در این ماجرا بازنده شده است. قطع این کمک‌ها و نیز قطع کمک‌های عربستان سعودی و سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس و اعمال تبعیض نسبت به کارگران اردنی در منطقه خلیج فارس که سبب قطع درآمدهای آنان می‌شود، چنان آسیبی به اقتصاد اردن وارد آورده که در آستانه سقوط قرار گرفته است. ناراضی سیاسی در اثر شکست عراق و وخامت اوضاع اقتصادی می‌تواند به تظاهرات خیابانی گسترده و برکناری پادشاه بینجامد. برقراری رژیم‌های اعضای آن را هواداران سازمان آزادی‌بخش فلسطین یا گروه‌های تندروی اسلامی تشکیل دهند، احتمالاً سبب مداخله اسرائیل خواهد شد. این مداخله سوریه را به اتخاذ سیاستی انعطاف‌ناپذیرتر نسبت به اسرائیل و قطع پیوندهایی که اخیراً با ایالات متحده برقرار کرده و مذاکرات جاری صلح و احوادداشت. چنین احتمال‌هایی، مسلماً به مصر فشار خواهد آورد که موضع انتقادی تری نسبت به اسرائیل اتخاذ کند. به زبان دیگر، شاید یکی از بی‌آمدهای بحران خلیج فارس، قطعی‌تر شدن مناقشه اعراب و اسرائیل باشد.

هرچند تجزیه عراق امری محتمل می‌نماید، لکن محتمل‌تر این است که ادامه درگیری‌ها به سقوط قدرت مرکزی بینجامد. از آنجا که رژیم بعثی هیچگونه تمایلی نسبت به سازش با عناصر ناراضی عراق نشان نداده، احتمال زیاد وجود دارد که کردها، شیعیان و سایر گروه‌های مخالف به مبارزه خود ادامه دهند. هرچند رژیم بعثی توانست نخستین قیام عناصر ناراضی را در فوریه و مارس ۱۹۹۱ سرکوب کند، اما شرایط سنگین آتش‌بس که به عراق تحمیل شده، به ویژه توقیف درآمد نفتی آن برای هزینه‌های جنگی، بی‌شک دولت مرکزی را تضعیف خواهد کرد. اگر حزب بعث یا ارتش دچار شکاف‌های درونی شود، موج دیگر قیام، شاید به پیروزی برسد. سرنگونی قدرت مرکزی در عراق کشورهای همسایه را به مداخله در امور داخلی عراق تشویق خواهد کرد.

حتی در عربستان سعودی، که سربازان ایالات متحده ظاهراً برای

تشویق کند.^{۱۳} سوریه، رقیب دیرینه عراق، ممکن است بخواهد شاهد برقراری رژیم در بغداد شود که با روایت سوریه از بعثی‌گری سازگارتر باشد. جنگ داخلی طولانی می‌تواند به تجزیه عراق بینجامد. هر یک از این رویدادها، بی‌ثباتی منطقه خلیج فارس را به شدت افزایش خواهد داد و این دقیقاً همان چیزی است که ایالات متحده قصد جلوگیری از آن را داشت. به زبان دیگر، بسیار ساده‌دلانه خواهد بود اگر فکر کنیم بی‌ثباتی عراق و کویت که نتیجه جنگ است، به نیروهای ایالات متحده امکان خارج شدن از منطقه را در آینده نزدیک بدهد. در واقع، فرض دیگر معتبرتر می‌نماید. یعنی بسیار محتمل‌تر است که ایالات متحده ناچار باشد نیروی شایان توجهی را زیر پرچم خود یا پرچم نیروهای حافظ صلح ملل متحد، برای مدت نامحدود در منطقه نگه دارد. اگر به دومین جنگ جهانی و به ویژه جنگ کره (که شاید بیشترین شباهت‌ها را به جنگ خلیج فارس داشته) توجه کنیم خواهیم دید که شمار بزرگی از نیروهای آمریکایی پس از جنگ در هر دو منطقه عملیاتی باقی ماندند.^{۱۴}

یکی دیگر از بی‌آمدهای جنگ، تشدید مناقشه اسرائیل و فلسطین خواهد بود. اگر اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها پیش از حمله عراق به کویت نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد بودند، اکنون این بی‌اعتمادی به دلیل پشتیبانی فلسطینیان از عراق، تشدید خواهد شد. این حمایت، حمایتی ناخبردارانه بود، زیرا صدام حسین و حزب بعث همانقدر از دیدن یک دولت فلسطینی دموکراتیک و فارغ از دخالت‌های خارجی ناخشنود خواهند شد که حکومت راست‌گرای لیکود و اسحق شامیر. پشتیبانی از عراق بیشتر نشانه‌ی آسای است که بسیاری از فلسطینی‌ها از رسیدن به حق تعیین سرنوشت خود در درون دولت خود احساس می‌کنند، نه علاقه به صدام حسین. صدام، به رغم موضع فریب‌کارانه‌اش، پس از جمال عبدالناصر، نخستین رهبر عربی بود که مسأله فلسطین را در رأس دستور کار سیاست اعراب قرار داد. او، همچنین، نخستین رهبر عرب بود که با حمله‌های موشکی خود به تل‌آویو، حیفا و دیگر مناطق اسرائیل، مناقشه اعراب و اسرائیل را مستقیماً به میان مردم اسرائیل کشاند، هرچند موشک‌های او تنها وسیله‌ای برای ایجاد وحشت بود و تأثیری نظامی نداشت.

با پایان جنگ، اکنون فلسطینی‌ها انتقام‌جو تر و سرخورده‌تر از گذشته شده‌اند و حکومت لیکود هم انگیزه‌ای برای دادن امتیاز با معنایی به آنان ندارد. در حقیقت، محدودیت‌های بیشتری بر فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی که در اسرائیل کار می‌کنند تحمیل شده و عملیات انتقامی اسرائیلی‌ها، مانند تبعید، نسبت به فلسطینی‌ها تشدید گردیده است. مذاکرات صلح خاورمیانه هم، به نظر می‌رسد اثری بر بهبود روابط اسرائیل و فلسطین نداشته است.

یکی دیگر از نتایج این بحران، ژرف‌تر شدن شکاف میان کشورهای نفت‌خیز و کشورهای بی‌نفت یا به اصطلاح، داراها و ندارها، در جهان عرب بوده است. همچنین، جدایی سیاسی میان نخبگان سیاسی ثروتمند و توده‌ها در کشورهای عرب، مانند مصر، شدیدتر شده است. در جریان جنگ، تظاهرات عظیمی در پاره‌ای از کشورهای فقیرتر و اکثراً بی‌نفت عرب مانند اردن، یمن، مراکش، الجزایر و سودان برپا گردید. حتی در مصر که برجسته‌ترین دولت عرب خارج از منطقه خلیج فارس و عضو ائتلاف ضد عراق بود، تظاهراتی صورت گرفت. با این که افکار عمومی مصریان در آغاز ضد عراقی بود، بمباران‌های گسترده آمریکا نظر مردم را نسبت به جنگ دگرگون ساخت. حکومت مصر ناچار شد تظاهرات به هواداری از عراق را ممنوع سازد و دوره تعطیل وسط سال دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها را طولانی‌تر کند تا از بروز تظاهرات دانشجویی جلوگیری شود. در سوریه، روشنفکران برجسته سوریه از حکومت خواستند نیروهای خود را از ائتلاف خارج کند و چنین انتقاد آشکاری از دولت، امری بی‌سابقه بود.

در اردن، ملک حسین، که در گذشته یکی از پرشورترین هواداران آمریکا در میان حاکمان خاورمیانه بود، در برابر ائتلاف ضد عراقی به رهبری ایالات متحده، از عراق حمایت و در جریان جنگ، به شدت با بمباران عراق

می‌کند چنین ائتلافی نخواهد توانست به گونه‌ای مؤثر بر عراق حکومت کند. در عوض، به نظر می‌رسد که ایالات متحده یک دیکتاتور دیگر، دیکتاتوری که کمتر از صدام حسین متظاهر باشد، چیزی مثل یک «صدام کوچک» را بیشتر ترجیح بدهد. ایالات متحده که سرانجام حمایت از دیکتاتورهایی چون تروخیلو در جمهوری دومینیکن، باتیستا در کوبا، سوموزا در نیکاراگوا، مارکوس در فیلیپین، نگودین دیم در ویتنام و صدام حسین در عراق را به چشم دیده، معلوم نیست چه وقت می‌خواهد این نکته را بفهمد که دموکراسی، هرچند شاید شکل پیش بینی ناپذیری از حکومت باشد، اما به هر حال، در درازمدت، از دیکتاتوری باثبات‌تر است.

و سرانجام، تأثیر جنگ بر خود غرب: در ایالات متحده، جنگ، حالتی مصنوعی پدید آورد که با تأکید بر جنبه‌های تکنولوژیک جنگ مؤثرتر می‌شد. حتی نشریه محافظه‌کاری چون «اخبار ایالات متحده و گزارش‌های جهان» هم دریافت که تنها چیزی که مردم آمریکا در طول جنگ، به ویژه آخرین روز جنگ که بقایای ارتش عراق از شهر کویت به سوی شمال می‌گریخت، دیدند، بناها و ماشین‌آلات ویران و سوخته بود.^{۱۵} جنبه انسانی جنگ تقریباً به طور کامل از تصویری که غرب از آن ساخت، غایب بود. اصطلاح «جنگ بی‌دلیل»، استعاره مناسبی است که به نتیجه نهایی بحران اشاره می‌کند. جنگ به صورت یک بازی درآمد که در آن تکه‌هایی فشرده می‌شد و در نتیجه هدف‌هایی خیالی از صفحه رادارها محو می‌گردید. تصور این امر مشکل نیست که در چشم بسیاری از نوجوانان و کودکان آمریکایی، تفاوت چندانی میان جنگیدن در خلیج فارس و بازی کردن با «تی‌وی گیم و آتاری» وجود ندارد. از لحاظ تبلیغات سیاسی، به ویژه تهمی ساختن ذهن جوانان آمریکایی و غربی از هرگونه حساسیت انسانی نسبت به دهشت‌های جنگ، تأثیر این جنگ تا سال‌ها و شاید دهه‌های بعد رخ نخواهد نمود. از این جهت، شباهت وضع در جهان عرب تکان دهنده است، زیرا آثار تمام و کمال جنگ در آنجا هم تا زمانی که نسل آینده رهبران سیاسی وارد گود شوند، احساس نخواهد شد. ایالات متحده در جنگی بر سر بیرون راندن عراق از کویت به پیروزی رسیده، اما آیا خواهد توانست دل و ذهن مردم خاورمیانه را هم تسخیر کند؟

محافظت از آن، تحت عنوان عملیات سپر صحرا به آنجا گسیل شدند، رهبران مذهبی، در خطبه‌های نماز جمعه، به حضور سربازان غربی در کشور، یعنی سرزمینی که مقدس‌ترین عبادتگاه‌های اسلامی در آن قرار دارد، اعتراض کرده‌اند. در ترکیه، سازمان‌های چپ‌گرا، مسئولیت بمب‌گذاری در چند مؤسسه آمریکایی - ترکیه‌ای و قتل آمریکایی‌ها را در آن کشور به عهده گرفته‌اند. بنابراین، یکی دیگر از آثار این جنگ تقویت تندروهای اسلامی و نیروهای چپ‌گرا در سراسر خاورمیانه بوده، و این هر دو گروه از دشمنان منافع آمریکا در منطقه هستند.

شاید، حکومتی که به جای حکومت صدام حسین نشست، نسبت به منافع آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه نظر مساعدتری داشته باشد. اگر چنین شرایطی تحقق یابد، شاید تأثیر جنگ بر دولت‌های متمایل به غرب در منطقه، به ویژه دولت‌های عرب، به حداقل برسد. شاید هم شکست عراق، ایالات متحده و قدرت‌های اروپایی را وادارد که به اسرائیل فشار بیاورند طرح صلحی را که بتواند راه‌حلی برای مناقشه اسرائیل و فلسطین بیابد، به کار بندد. حکومت حزب لیکود و اسحق شامیر روشن کرده‌اند که به کوشش‌های ایالات متحده و اروپا در جهت اعمال فشار به اسرائیل برای رسیدن به توافق با فلسطینی‌ها، روی خوش نشان نمی‌دهند. آیا ایالات متحده از طریق کمک‌های مالی یا مکانیسم‌های دیگر اسرائیل را به نشستن پای میز مذاکره با نمایندگان فلسطینی‌ها (از ساحل غربی و نوار غزه یا سازمان آزادی‌بخش فلسطین) و دادن امتیازهای ارضی در برابر صلح، وادار خواهد ساخت؛ اگر به تاریخ گذشته توجه کنیم، پاسخ منفی خواهد بود؛ و بنابراین بحران نسبت به پیش از جنگ، به توافق نزدیک‌تر نخواهد شد. همه نشانه‌ها حاکی از آن است که نتایج درازمدت به نفع ایالات متحده نخواهد بود. با اینکه احتمال سرنگونی صدام حسین زیاد است، احتمالاً جانشینان او هم نظامی و دشمن ایالات متحده خواهند بود. شکست اینکه، ایالات متحده تاکنون توجه چندانی به اپوزیسیون دموکراتیک عراق که در لندن مستقر است، نشان نداده است. از آنجا که این جنبش طیف گسترده‌ای ایدئولوژی‌های گوناگون، مانند کمونیست‌ها، نیروهای اسلامی، بازرگانان و لیبرال‌های غرب‌گرا را در برمی‌گیرد، حکومت ایالات متحده، ظاهراً فکر

● یادداشت‌ها

11. See, for example, Tom Wicker's Column, «An Unknown Casualty,» *The New York Times* (March 20, 1991).
۱۲. عربستان سعودی، اخیراً سخت سرگرم بازداشتن گروه‌های ناراضی عراقی از مبارزه با حزب بعث شده است، زیرا این امر «تهدیدی نسبت به رژیم غیر دموکراتیک خود این کشور خواهد بود.» *Middle East International* (March 8, 1991), p. 4.
۱۳. گردان ترکیه به اندازه گردان عراق مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند. سخن گفتن به زبان مادری برای آنان ممنوع است و حکومت آنکارا حتی از پذیرش ویژگی قومی آن‌ها سرباز می‌زند و آنان را «ترک‌های کوهستان» می‌خواند.
14. Jae Won Kim, «The Gulf War could be another Korea,» *The New York Times* (January 29, 1991).
15. John Leo, «Lessons from a Sanitized War,» *U.S. News and World Report* (March 18, 1991), p. 26.

● توضیح و تصحیح

در نخستین بخش این مقاله، در صفحه ۳۱ ستون دوم، نام «لوان» Levant به اشتباه سودان درج شده که از خوانندگان محترم پوزش می‌طلبیم. جمله صحیح به این شرح است:

حزب بعث که در دهه ۴۰ در «لوان» بنیانگذاری شده، از بان عربیسم (اتحادیه جهان عرب از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس) به همراه گونه‌ای بسیار ملایم از سوسیالیسم دفاع می‌کنند...

4. Darwish and Alexander, *Unholy Babylon*, pp. 291-92, 301.
5. Ibid. p. 307.
6. Efraim Karsh, «In Baghdad, Politics is a Lethal Game,» *The New York Times Magazine* (September 30, 1990), p. 100.
7. Darwish and Alexander, *Unholy Babylon*, p. 263.
8. Thomas Ferguson, «Bush's Big Gamble: The Economic Incentives for War,» *The Nation* (January 28, 1991), pp. 73, 76-77, 92.
۹. برای آشنایی با کوشش‌های حزب بعث برای تحمیل گذشته تاریخی همگون و تفسیر و تعبیر جامعه عراق کنبد به

E. Davis and N. Gavrielides, «Statecraft, Historical Memory and Popular Culture in Iraq and Kuwait,» in E. Davis and N. Gavrielides, eds., *Statecraft in the Middle East: Oil, Historical Memory and Popular Culture* (Miami: Florida International University press, 1991), pp. 116-148.

۱۰. ضمن سفری به دهکده «چی بانیش» و مناطق اطراف آن در ماه مه ۱۹۸۰، فرصت گفتگو در مورد اوضاع سیاسی عراق را با چندروستایی، ضمن قایقرانی در منطقه بانلاقی و در غیاب «رفیق»ی که وزارت فرهنگ و اطلاعات همراه فرستاده بود، به دست آوردم. روستاییان می‌گفتند که کمونیست‌ها و هواداران آن‌ها و تندروهای شیعه به دست مقامات محلی حزبی بدون محاکمه اعدام می‌شوند و خانواده‌های اعدام‌شدگان اجازه ندارند برای آنان عزاداری کنند یا حتی نامشان را ببرند.